

# درد دلی بابزرگان موسیقی

محمدصادق فدایی فرد

ساز به دست می‌گرفتند، تمامی دنیای غرب به نشانه احترام بر پا می‌ایستادند و ایشان را تشویق می‌کردند. کسی که چهار زانو روی زمین می‌نشست و ساز می‌زد، حتی در شیک‌ترین سالن‌های دنیا. با لباس محلی ساده خود به روی سن می‌رفت. اما حرفی برای گفتن داشت که گویی بشر تشنه شنیدن آن بود.

## مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

از دف نوازان سهندج بگویم. کسانی که بیش از نیمی از عمر خود را در تکاپا و جمع خانه‌ها در میان مداحان و نعت خوانان و دف نوازان گذرانده‌اند. ساز بخشی از وجود آنهاست. نه تنها نوازنده که سازنده و خالق ساز نیز هستند. چندی پیش در محضر دو استاد دف نواز کرد بودم که برای اجرای برنامه به تهران آمده بودند. وقتی با آنها دست می‌دادم احساس کردم که دستان من در میان پنجه‌های بزرگ، قوی و پر از مهر و محبت‌شان گم شده است. داستانی قدرتمند اما بی‌نهایت لخت و آزاد. روی سن وقتی دف در دست داشتند غوغایی به پا کردند دیدنی. اما وقتی کمی فکر می‌کنم، پر از سوال می‌شوم.

سوال من این است: «چرا وقتی می‌دانیم در اثر گذر زمان زوایای مختلف فرهنگ و سنت‌های خود را از دست داده‌ایم، حال که می‌بینیم هر روز هم بر سرعت این تغییر رنگ دارد افزوده می‌شود، چرا کاری نمی‌کنیم؟»

هنری خود را واگذارده‌ایم و به داشته‌های دست همسایه چشم دوخته‌ایم.

نزد استادی گرانقدر و بی‌مثال کوبه‌ای نوازی بودم، که سخن از ریتم به میان آمد. ایشان فرمودند سرزمین ما و برخی سرزمین‌ها و ملت‌های اطراف ما، خود دارای سبک خاصی از ریتم‌نوازی بوده است. در حال حاضر نمونه‌هایی از این نوع ریتم‌ها را در ساز «سی تار» در هندوستان هنوز می‌توان مشاهده کرد. این ریتم‌ها که به ریتم‌های «دوره‌ای» یا «ورشان» معروف هستند سال‌هاست که به دست فراموشی سپرده شده‌اند. ریتم‌های چند ضربی ممتد که دارای حال و هوای خاصی می‌باشد جای خود را به ریتم‌های کوتاه مکرر داده است، بی‌اینکه کسی حتی نامی از آن ریتم‌ها بیاورد. وقتی از استاد پرسیدم چرا؟ فرمودند «ای آقا کسی الان به این چیزها توجه نمی‌کند، من خواستم کاری کنم اما آنقدر اذیت شدم که رها کردم. خسته شدم. خسته‌ام کردند» که حقیقتاً هم ایشان خسته بودند و خستگی این استاد واقعاً وصف‌ناپذیر است.

در مورد استاد فقید، جناب استاد حاج قربان سلیمانی تحقیق می‌کردم، به این نکته برخورد کردم که ایشان فاقد تحصیلات موسیقی بودند. در زمینه موسیقی از هیچ کجا مدرکی نداشتند، اما آنگاه که

هنر موسیقی ایران چیزی نیست که کار یک روز و دو روز باشد. عمیقاً ریشه در تاریخ دارد. سخن از تاریخ که به میان می‌آید همه ایرانی می‌شوند، به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنند، اما نمی‌دانم چرا تا پای سخن «علم موسیقی» به وسط کشیده می‌شود همه چشم‌ها به غرب نگاه می‌کنند.

علت را ریشه‌یابی کردم و دیدم چون در حال حاضر تئوری موسیقی غربی بر موسیقی سرزمین ما سایه افکنده است، تمام بار دانش موسیقی را بر شانه‌های ضعیف غرب نشینان این کره خاکی می‌بینیم. اینجاست که به این حرف دوباره معتقد می‌شوم که «از ماست که بر ماست». ما معیارهای





در کشوری که یکی از پایه‌های تاریخ بشر است، چرا باید کمر همت به محو آثار کهن بسته شود؟ آثار باستانی ما فقط سازه‌های سنگی و خشتی نیست، همین مقام‌های موسیقایی، همین متدهای تدریس که اقلیم به اقلیم متفاوت است. چرا ما نباید در جهت حفظ و حراست از این داشته‌ها کاری انجام دهیم؟

همت به محو آثار کهن بسته شود؟ آثار باستانی ما فقط سازه‌های سنگی و خشتی نیست، همین مقام‌های موسیقایی، همین متدهای تدریس که اقلیم به اقلیم متفاوت است. چرا ما نباید در جهت حفظ و حراست از این داشته‌ها کاری انجام دهیم؟ چرا نوازندگان سازه‌های مقامی از آمدن درمجامع موسیقی خودداری می‌کنند؟ چرا باید مدرس یک آموزشگاه به یک استاد نوازنده‌ساز مقامی بی‌احترامی کند، به این دلیل که استاد سواد نوشتاری موسیقی را ندارد؟ چرا که آن استاد تمام داشته‌های خود را در سینه خود جای داده است نه در کتاب نت. کاری که همان مدرس آن آموزشگاه از انجام آن عاجز و ناتوان است.

کم کاری‌های ما درباره موسیقی مقامی سرزمینمان اگر به همین صورت ادامه پیدا کند، به قولی کار دستمان می‌دهد. اینجاست که حضور اساتیدی صاحب‌دل و ظرفیت‌مندی را می‌طلبیم. ما می‌توانیم به دور از هرگونه تعصب قوم‌گرایی به گردآوری دارایی موسیقایی کشورمان بپردازیم. آنها را ثبت و ضبط کنیم. روش‌های تدریس هر ساز را طبقه‌بندی کنیم و روی گسترش متدهای آموزشی آن ساز کار کنیم. سازها را معرفی کنیم.

البته ناگفته نماند که کارهای بسیار با ارزشی هم صورت گرفته است. کتاب و لوح‌های فشرده از موسیقی مقامی و اساتید آنها منتشر شده است که بسیار پرمایه و دیدنی است، اما راه بسی طولانی است.

نیست، در نهایت درد دلی بود از جوانی ساده و کم تجربه، تا شاید پیری کار آزموده برخیزد و در این میان، میان داری کند.

ای بزرگان هنر، بهر خدا داد کنید ...

که جوان به سمت زبان رایج در اقلیم خود جذب شود. زبان هر قوم با افراد آن قوم زنده می‌ماند.

حال ما با موسیقی خود چه کردیم؟ کسانی که غرق در موسیقی و دانش موسیقی غربی‌اند به سادگی گوشه‌های آوازی ربع پرده‌دار دستگاه‌های آوازی اصیل ایرانی را « فالش » قلمداد می‌کنند. برای آنها طبل، دف و درامز یکی است. چرا باید موسیقی ما و هنرمندان ما اینقدر بی‌پناه باشند که هر کسی هر طور که بخواهد به آنها حمله کند ؟ چرا ما به سادگی روش‌های کهن تدریس ساز را کنار گذاشته‌ایم؟ از وقتی که کاغذ به موسیقی ما اضافه شد و هنرها همه در کاغذ گردآوری شد، درست است که آموزش ساده‌تر شد، اما آیا تعداد « نوازنده » هم متناسب با افرادی که سازی بر دوش

حمل می‌کنند افزایش یافته است؟ به عنوان مثال، در استان کرمانشاه، در شهرهایی چون کردکوی، گوران و شهرهای دیگر، هنوز در قرن تکنولوژی، به روش سنتی و قدیمی « سینه به سینه » یا در اصطلاح « مقامی » تنبور تدریس می‌شود. با اینکه این روش از نظر دانش موسیقی پایه و اساسی ندارد، اما می‌بینیم که در دنیا حرف اول تنبورنوازی را همین نوازندگان مقامی می‌زنند. نوازندگانی که شاید دانش موسیقی ندارند، اما تنبور را استادانه می‌نوازند. جوان بیست و شش ساله‌ای را دیدم که می‌گفت بیست سال است که تنبور می‌زنم. یعنی از شش سالگی. تنبور را از پدرش آموخته بود. پدر او نیز از پدرش آموخته بود و اینگونه نسل به نسل این ساز به دست او رسیده بود.

درد دل این حقیقت این است که در کشوری که یکی از پایه‌های تاریخ بشر است، چرا باید کم

بسیاری از جوانان هموطن که اصالتاً کرد هستند را در تهران دیده‌ام که وقتی می‌پرسم آیا کردی بلدی، نصفه و نیمه جواب می‌دهد: « نه دقیقاً اما می‌فهمم » !!! وقتی می‌پرسم که اگر همه مانند شما عمل کنند و به دنبال یادگیری زبان مادری و قومی خود نباشند، در آینده چه بلایی بر سر این زبان می‌آید، چیزی نمی‌گوید. از همسایه خود می‌پرسم چرا به بچه‌های خود زبان بومی خودتان را یاد نمی‌دهی؟ می‌گوید زبان ما بیان و لهجه خاصی دارد، بچه‌ها اگر به آن لهجه صحبت کنند در مدرسه به آنها می‌خندند! از جوانی که اهل خرم‌آباد بود معنی یک کلمه لری را پرسیدم، خندید و گفت نمی‌دانم. گفتم مگر لری بلد نیستی؟ گفت نیازی به بلد بودن لری ندارم. این‌ها دیگر قدیمی شده‌اند. این می‌شود که کم کم یک فرهنگ، یک زبان، یک رسم، یک آیین از بین می‌رود.

خدا خیر دهد آن کسانی را که در دانشگاه سنجید به طور رایگان به جوانان کرد، زبان کردی یاد می‌دهند و اساتیدی که خارج از کلاس فقط به زبان کردی با دانشجویان خود صحبت می‌کنند. این کار باعث می‌شود

